

رباعیات عمر خیام

- ۵ -

از يك طرف فلسفه ابيقور که استفاده از لذات جسمانی را سفارش میکند بجلوه درآمده جبابرة عرب را گمراه میکرد . از طرف دیگر فلسفه رواقی تمتعات حاصل از شکي را که بر اساس تعقل باشد در لباس نظم و تشریوا بخودنمائی درآورده مایه خشم و برافروختن علمامعم کلام شده بود که میخواستند باحرية سست معلومات ناقص خود بجنکت کسانی روند که شمشیر تیز حکمت لادری **Agnosticism** را در دست داشتند. محمدبن زکریا رازی متوفی در ۳۱۳ (۹۲۵) کسی بود که عقل را میستود و آن را برایمان والهام بسیار برتری مینهاد . خدا در نظر او قادر قهار مطلقى که ذهن اهل سنت را تصرف کرده بود نبود بلکه وجودی بود عاقل ومهربان وملائم که حتى حاضرست بر مردم بی دین وایمان نیز بیخشايد . وی در کتاب الطب الروحانی مینویسد : « فان شك شك فی هذه الشریمة ولم یعرفها ولم یبتقن صحتها فلیس له الا البعث والنظر جهده وطاقته . فان افرغ وسعه وجهده غیر مقصر ولا وان فانه لا یكاد یدعم الصواب فان عدمه ولا یكاد یكون ذلك - فانه تعالی اولی بالفصح عنه والغفران له اذ كان غیر معطاب بالیس فی الوسع بل تکلیفه وتحمیله عز وجل لعبادته دون ذلك کثیراً » (۱) .

ابن سینا بزرگترین فیلسوف ایرانی که قبل از خیام بفاصله ای کمتر از نسل در گذشته است در شرا بخواری و سایر لذات جسمانی افراط میکرد و بشدت با معاد جسمانی ونظراهل سنت درین باب مخالفت مینمود . درباره بهشت عقیده او همان عقیده حکمای نو افلاطونی در باب اتحاد وجود آدمی با عقل کل بود .

اما روزهای آرامی که لادریه (agnostics) با آزادی عقاید خود را بیان میکردند حتی در زمان حیات ابن سینا سپری شده بود . علما کلام اینک فن احتجاج فلسفی را فرا گرفته وباهمان سلاحی که فلاسفه داشتند مجهز شده بودند وبهتر میتوانستند با ملحدین درآویزند . فتوحات سلطان محمود غزنوی آن ترك متعصب هراس انگیز سبب شد که تنها طریق زندگانی توأم با کامیابی وایمنی در ایران منحصر بقبول يك مذهب رسمی واحد شود . مدرسه نظامیه که نظام الملک (این مرد در ۱۰۹۲ مسیحی بدست اسماعیلیه کشته شد) برای توسعه معلومات دینی بی خطر تأسیس کرده بود اکنون مرکز فرهنگ ومعنویات ممالک شرقی اسلام شده بود .

در عصر خیام کرسی علم کلام را در مدرسه نظامیه مردی چون غزالی که در جمل سرسخت بود تصاحب کرده بود . تسلطی که وی در استدلال فلسفی داشت سبب شد که وی بتواند نفوذ حکمت ابن سینا را درهم شکنند وسرانجام بنیان تحقیق وتفکر آزاد را در اسلام برانندازد .

تفصیل زندگانی خیام درست معلوم نیست حتی تاریخ ولادت او را نوشته اند . آنچه یقین

(۱) کتاب الطب الروحانی از مجموعه « رسائل فلسفیه لابی بکر محمدبن زکریا الرازی » صفحه ۹۶ چاپ پول گراوس (مترجم)

است اینست که وی در نیشابور بجهان آمده ویدرش چادردوز بوده است اما نباید چنین پنداشت که سوداگری معتبر بوده بلکه پیشه وری نسبتاً حقیر بوده است. خیام در همان شهر فلسفه و ریاضیات و نجوم آموخته و در ۴۶۷ (۱۰۷۴ - ۵) هنگامی که ملکشاه سلجوقی از او دعوت کرد که در رصدخانه‌ای که تازه تأسیس کرده بود در اصلاح تقویم با دیگران همکاری و یاری کند خیام دانشمندی بنام بود. تمام مآخذ معتبر موجود درین معنی موافق اند که وی در طول حیات در نجوم و ریاضی شهرتی فراوان یافته و در نزد امرا و سلاطین مقدر منزلتی عظیم داشته است. در یکی از داستانها چنین آمده که او طبابت نیز میدانسته و سلطان سنجر را که هنگام کودکی بمرض آبله دچار شده بود درمان کرده است. احتمال کلی دارد که خیام مطالبی را که در آنها تخصص داشته درس میداده است. نام بعضی از شاگردانش را محققاً میدانیم و همچنین میدانیم که او در مقام استادی درشتی و تندمی مینموده است. واز روابط او با معاصرین عالی قدرش مانند نظامی عروضی و فرامرز از امرای دانشمند کاکویه و غزالی معروف باخبریم. قفطی و سایر تذکره نویسان نوشته اند که وی چگونه متهم به بیدینی شد و از آن پس مهر سکوت بر لب زد و برای اثبات مسلمانی خود بجهج رفت و هنگامی که بیغداد آمد « اهل طریقه فی العلم » (یعنی شاگردان او در فلسفه یونان) بسراغ او آمدند ولی او مانند مردی نادم در را بروی آنان بست (۱). بیهمی میگوید که وی با ایمان ازجهان رفت و آخرین سخنانش در دم مرگ این بود « اللهم تعلم انی عرفتك علی مبلغ امکانی فاغفر فان معرفتی ایاک وسیلتی الیک (۲) ». تشخیص این امر که تا کجای این مطالب حقیقت محض و تا کجای آن افسانه و تخیل صرف است کاملاً مبنی بر حدس و گمان است و ناچار محتمل صدق و کذب خواهد بود زیرا که تذکره نویسان عرب و ایرانی عموماً در کشف حقیقت و سواس ندارند و همینکه قصه‌ای را نفز و شیرین یافتند نقل میکنند و ارزش هر داستان را فقط با همین معیار میسنجند و بس اما اگر خیام بر راستی چنان عالم و فیلسوف بزرگی بوده است که دیگران کوشیده اند در حق او ثابت کنند باز باید مطمئن بود که او افکار خود را در زمینه تحقیقات علمی کمتر بقید کتابت در آورده است. گسرچه در باره ریاضیات چندان نوشته باقی گذاشته است که اهل فن توانسته اند آنها را هم تشخیص دهند و بستانید. شاید او از آن دانشمندانی بوده است که به بسیار نوشتن راغب نیستند و شهرت خود را از راه هنری که در تدریس و در کار و پیشه خود نشان میدهند بدست میآورند. ازین گذشته شاید او میرسیده است که تحقیقات بدیع خود را در فلسفه اولی (اگرچه معروف بود که وی از پیروان ابن سیناست) روی کاغذ بیاورد زیرا چنین می پنداشته که دوره او برای نشر عقائدی که مو بمو موافق تعالیم مذهبی عوام نباشد مستعد نیست. درین صورت شاید او خود را بدین خرسند میکرد که عقائد خطرناک خود را که بنایشان بر شک بوده است به تنها وسیله ممکن بیان کند بدین معنی که آگاهان اشعار فارسی خود را در انجمن شاگردان و باصطلاح مریدان وفادار خود بخواند. دلیلی که برای تأیید این نظر داریم شاید رباعی شماره ۲۰۶ از مجموعه حاضر باشد (در این جا مؤلف ترجمه خود را آورده و من اصل رباعی را از رباعیات نسخه چستر بیٹی

(۱) اصل عبارت قفطی اینست « و لما حصل بیغداد سعی الیه اهل طریقه فی العلم القدیم فسد دونهم الباب سد النادم لاسد الندیم (اخبار الحکماء قفطی چاپ مصر صفحه ۱۶۳ - مترجم) .
(۲) تنم صوان الحکمة چاپ طهران صفحه ۱۲۷ (مترجم)

صفحه و شماره ۱۵۱ نقل میکنم - مترجم) :

اسرار جهان چنانکه در دفتر ماست نتوان گفتن که آن وبال سرماست
چون نیست درین مردم نادان اهی نتوان گفتن هر آنچه در خاطر ماست
عاقبت مضمون این نکته‌های بی‌معنی در خارج بکوش عده بیشتری از شنوندگان رسید
و چون آمایه سرگرمی و التذات خاطر بود بدان اقبال کردند و همانا درین هنگام بود که اوبا خط
تهمت‌پیدینی مواجه شد و برای اینکه جان بدر برد دست در دامن ریا و تقیه زد.
اینها همه حدس است اما حدسیانی معقول و منطقی و این نکته هنگام مطالعه تاریخ قالب شعری
او یعنی تاریخ پیدا شدن وزن رباعی که خیام افکار آمیخته با کفر و زندقه خود را در آن ریخته
است بیشتر روشن خواهد شد. من در مقدمه رباعیات مولانا جلال‌الدین رومی تا حدی درین بحث
وارد شده‌ام و درین جا نمیخواهم که آنچه را گفته‌ام تکرار کنم بلکه فقط بذکر مهمترین مطالب
که پیش از همه ارتباط با ما نحن فیه دارد میپردازم .

رباعی (که مفرد رباعیات است) یگانه اختراع کامل العیار ایرانیان در علم عروض است و
اشعار دیگر فارسی همه در قالب و وزن شعر عرب گفته شده است . چنین نقل کرده اند که وزن
مخصوص رباعی را یکی از متقدمان شعرای قرن سوم یا چهارم هجری کشف کرده است . ازین قرار
که بنا بر روایت ، آن شاعر کودکی را مشاهده کرد که هنگام بازی اسجاع متوازن و متوازی
میگفت . وی یکی از آنها را شنید و سه مصراع دیگر در همان وزن بر آن افزود و بدینسان
رباعی را بوجود آورد . بزودی دیگران برین شیوه سخن گفتند و این سبک شعر در همه ایران
مرسوم شد چنانکه پس از ویکی از عروض دانان چنین نوشته است : «عالم و عامی مشغوف این شعر
گشته زاهد و فاسق را در آن نصیب ، صالح و طالح را بدان رغبت ، کز طبعانی که نظم از نثر نشناسند
و از وزن ضرب خیر ندارند بیهانه ترانه در رقص آید . مرده دلانی که میان لحن موسیقار و نهب
حمار فرق نکنند و از لذت بانگ چنگ بهزار فرسنگ دور باشند بر دو پیتی جان بدهند (۱) » .
در رباعی معیار و ملاک شیوائی سخن اینست که ارتجالاً و بموقع گفته شود و این نوع شعر
که در اصل از میان عوام نشأت یافته مدتها رنگ سادگی و بساطت خود را حفظ کرده است .
معمولاً برای یک شاعر زیر دست این یک نوع طبع آزمائی بود که ارتجالاً در وصف واقعه‌ای
زود گذر یا در بیان اندیشه‌ای که اتفاقاً بخاطرش میگذاشت رباعی بگوید . چون این نوع شعر
بسیار مختصرست مردم باسانی آن را ازیر میکردند و تقریباً بسرعت برق در افواه جاری میشد
و از آنجا که این قسم شعر از ابداعات ایرانیان بود لذا شعرا در مقابل سرودن آن صلوات بسیار
میگرفتند و موارد استعمال رباعی متنوع و فراوان بود . . . (۲)

بسیاری از شاعران قبل از آنکه خیام حتی یک رباعی گفته باشد رباعیات فراوانی ساخته
بودند که بدبختانه بسیاری از آنها نابود شده است اما آن مقدار هم که باقی مانده بحدیس : که
از روی آنها میتوان استنباط نمود که رباعی قبل از خیام کاملاً نضج یافته و حتی شاید در نیمه
قرن ششم هجری بمرحله کمال و ثبات رسیده و تا این زمان بصورتی در آمده بوده که سر مشق

(۱) المعجم فی معاییر اشعار العجم چاپ آقای مدرس رضوی صفحه ۸۵ (مترجم)

(۲) پس از این مؤلف شرحی در باره تعریف رباعی و خصایص آن مینویسد که چون در نظر فضلی
ایرانی توضیح واضحات مینمود در ترجمه حذف شد . (مترجم) .

تقلید و تتبع عموم شده است. غرض اصلی رباعی گدویان دوجیز بیش نبوده یکی بیان عشق و دیگر بیان فضیلت و تقوی و از آنجا که این یک نیز بزبان عواطف و احساسات گفته میشده لذا تمیز این دو دسته ازهم پیوسته باسانی میسور نیست. خیام قطعاً این نوع شعر و اقسام آن را میدانسته بعلاوه بانواع دیگر شعر از تازی و دری آشنا بوده است چنانکه در یکی از افسانه‌هایی که در شرح حال او آمده می‌بینیم که وی یکی از اشعار شاعر نامبردار و آزاد اندیشه (۱) عرب ابوالعلاء معری را نقل میکند. خیام که با این سبک شعر و طریق و تتبع در آن آشناست آمده و موافق دلخواه خود مسائل جدی را با لحن طنز و طیبت و هجو و استهزاء بیان کرده و این گنج مضامین و معانی را در طرقتی تازه و سرگرم کننده بکار برده است و پراستی این نکته یعنی لحن هزل و طیبت در عین شیوایی و عظمت بارز ترین خصایص شعر اوست که تاکنون کمتر بدان توجه کرده اند. کسانی که برای درک معانی حقیقی و باطنی شعر خیام فقط بترجمه آزاد فیتز جرالده متوسل میشوند اگر باین جنبه از شعر خیام توجه کنند متعجب خواهند شد. هر چند شاعر انگلیسی مطمئناً تشخیص داده و در حق خیام چنین گفته است: « او شاعر است که نبوغ و دانش خود را با بیان تلخ یا طیبت آمیز در معرض رد و نفی کسانی قرار داد که در شعر او سرسری مینگریستند. » در اینکه شعر او آمیخته باهزل و طیبت است حرفی نیست اما بیان این مرد ندره تلخ است مگر اینکه من اشتباه کرده و درست وی را نشناخته باشم.

هنگام رفت در نسخه‌های کهنه عربی گاهی متوجه شده‌ام که کسانی که متون فلسفی داشته‌اند پس از مطالعه آنها در صفحات سفید آخر کتاب چند رباعی فارسی نوشته‌اند. باز در خاطر ام آمده است که شاید اساتید فلسفه در ایران چنین عادت داشته‌اند که در پایان درس و بحث خسته کننده برای پاداش دادن شاگردان ساعی خود چند رباعی بخوانند و آنان را از این می معنوی سر مست سازند مانند استادان بزرگ امروزی خودمان که برای تفریح خاطر شاگردان گاهگاهی در مجلس درس لطیفه میگویند. اگر این فرض صحیح باشد آنرا میتوان یکی از قرآنی دانست که سبب گفتن و منتشر شدن بعضی از رباعیات خیام را معلوم میدارد. درین حال باید گفت که اوسایر رباعیات خود را بمناسباتی دیگر از قبیل میخوارگی یا جشن نوروز سروده است. برگزیدن رباعیاتی که خیام در مدرسه بر شاگردان خود فرو خوانده از نسخه کیمبر بیج کاری نسبتاً آسانست باینهمه چه عیب دارد که درینجا بچندتا از آنها توجه کنیم. پس گوئیم که ظاهراً این رباعی را (شماره ۹ از مجموعه ترجمه شده حاضر) خیام پس از پایان درس منطق خوانده باشد. وی درین رباعی اصطلاحات فنی را چنان استادانه ردیف کرده که هر یک مانند گوهر تابان میدرخشد:

چون جنس مرا خاصه بداند ساقی صد فصل ز هر نوع براند ساقی

چون و اما منم برسم خود باده دهد درحد خودم درگذراند ساقی (۲)

این رباعی (شماره ۲۲) را نیز ممکنست پس از بحث در حکمت اولی خواننده باشد:

- (۱) بانگلیسی Free Thinker و بفرانسه Libre Peuseur بکسی اطلاق میشود که در مسائل مذهبی آزادانه و موافق دلخواه بیندیشد و البته لازم نیست که چنین کسی حتماً کافر و زندقه باشد این اصطلاح را نخستین بار مرحوم فروغی به آزاد فکر ترجمه کرده است و بقول یکی از فضلا معاصر اصطلاح آزاد فکر قریب بهمین معنایی که گفتیم گویا در متون قدیم آمده باشد (مترجم).
- (۲) نقل از رباعیات خیام چاپ وین فیلد شماره ۴۹۴ (مترجم).

ای بی‌خبر از کار جهان هیچ نه‌ای
 بنیاد تو بادست از آن هیچ نه‌ای
 شد حد وجود تو میان دو عدم
 اطراف تو هیچ و در میان هیچ نه‌ای (۱)
 اینکه شاعر « عقل را طلاق داده » (رباعی شماره ۶۳) شوخی یا ضعیف خو بیست :
 غم کشته جام یک منی خواهم کرد
 خود را بدو رطل می‌غنی خواهم کرد
 اول سه طلاق عقل و دین خواهم گفت
 پس دختر زرا بزنی خواهم کرد (۲)
 علم فیزیک و فرضیه عناصر از بهه رباعی شماره ۷۶ را بخاطر او آورده است :
 پاک از عدم آمدم و ناپاک شدیم
 شادان بدر آمدم و غمناک شدیم
 بودیم ز آب دیده در آتش دل
 دادیم بیاد عمر و در خاک شدیم (۳)
 بحث در حکمت آفرینش جهان و شرح دو فرضیه‌ای که پیروان آن باهم معارضه داشتند یعنی
 اینکه فلک هفت است یا هشت چه بسا موجب ایجاد رباعی شماره ۲۱۸ شده باشد :

چون چرخ بکام یک خردمند نگشت
 تو خواه فلک هفت شعر خواهی هشت
 چون باید مرد و آرزوها همه هشت
 چه مو خورد بگور چه گرگ بدشت (۴)
 و همچنین تا آخر بهمین ترتیب خواننده زیرک میتواند از یافتن موارد متعدد دیگر لذت
 ببرد و برآستی اگر این قرینه‌ها بگیریم و دنبال کنیم ما را بنکات جالب نظر دیگری رهنمون خواهد
 شد بدین معنی که ممکنست کسی زیرکی و هو شمندی خود را بیازماید و بکوشد که هر رباعی را یکی
 از سوانح حیات خیام و حالات خاص او نسبت دهد . البته فرض اینکه خیام فی‌المثل رباعی شماره
 ۲۳۸ را هنگامی ساخته است که باو خیر داده‌اند که متکلمین وی را متهم بزنده کرده‌اند چنگی
 بدل نمیزند :

با این دوسه نادان که چنین میدانند
 از جهل که دانای جهان ایشانند
 خر باش که این جماعت از فرط خری
 هر کو نه خرست کافرش میدانند (۵)
 اما در هر حال این تفتنی است که دیگران هم میتوانند سرگرم آن شوند و من چندان بی
 انصاف نیستم که بخوام خوانندگان خود را در صورتی که رغبت کنند ازین کار بازدارم .



اینک هنگام آنست که دوباره درباره خیام از لحاظ مشرب فلسفه و اشتها او به لادری (۶)
 بودن توجه کنیم . پس چند رباعی معدود او را که موضوع آنها فضیلت و تقوی است و اینهمه مایه
 درد سر بعضی نقادان واقع شده مورد مطالعه قرار میدهم اگر زیور و پیرایه شعری را از آنها
 (۱) نقل از رباعیات خیام چاپ جستر بییتی شماره ۴ (مترجم) . (۲) نقل از رباعیات خیام چاپ
 جستر بییتی شماره ۳۵ (مترجم) . (۳) همان کتاب شماره ۱۷۲ (مترجم) . (۴) رباعیات خیام
 چاپ مرحوم فروغی صفحه ۷۷ شماره ۲۶ (مترجم) . (۵) نقل از رباعیات خیام چاپ فروغی
 صفحه ۹ (مترجم) . (۶) برای کسانی که با اصطلاحات فلسفی درست آشنا نیستند بطور خلاصه
 متذکر میشویم که لادریه Agnostics بحکمائی اطلاق میشود که بحث در باره وجود مطلق
 و حقائق اشیاء و حقیقت روح و حقیقت مبداء و معاد و نظیر این مسائل را خارج از حوصله حدود و فکر
 بشر میدانند و معتقدند که آدمی نه همان باید درین موارد بضرس قاطع سخن نگوید بلکه بجهل
 خود نیز اقرار کند . (مترجم) .

جدا کنیم آنچه از حکمت مبتنی بر شک و ظن خیام باقی میماند منحصر خواهد بود باندیشه‌های ساده معدودی که ظاهراً از نظر عوام باحقیقت بینوات دارد و آنها اینست :

(۱) اگر خدا که جهان را آفریده است زشتی و فساد در آن می‌بیند غیر از خود او تقصیر با کیست ؟

(۲) اگر خداوند رحیم مطلق است چرا باید آدمی را از بادافره گناهان بترساند ؟

(۳) اگر شراب حرام است چرا خدا آنرا آفرید ؟

(۴) چرا خدا چیزهای زیبا می‌آفریند سپس آنها را نابود میکند ؟

این مسائل و نظائر آن البته بسیار قدیم است و خبایه اولین مرد و نخستین فرد مسلمان نیست که آنها را عنوان کرده باشد فی الواقع قبل از او قرن‌ها متکلمین درباره این مسائل باسری پرشور بحث کرده بودند و در اینجا درباره مردم آزاد اندیش چیزی نمی‌گوئیم . و اما راه حلی که علماء علم کلام یافته بودند با آنچه لادریه پیشهاد میکردند چندان فرقی نداشت . متکلمین استدلال می‌کردند و باین نتیجه میرسیدند که ذات و مقاصد الهی قابل ادراک نیست اما برین جمله يك امامه اضافه میکردند و میگفتند باید بشمت او که بر زبان رسول خدا جاری شده است گردن نهاد و حال اینکه فلاسفه از صمیم دل در قسمت اول این حکم بامعاندان خود موافقت داشتند (هر چند مایل بودند که لفظ تقدیر یا طالع را جانشین کلمه خدا کنند و این نکته را با رضایت خاطر می‌درفقتند زیرا این تعبیر با آنچه مفهومش تسلیم شدن بخدای اسلام «الله» است فرق دارد) لیکن با قسمت دوم حکم موافق نبودند و هر گاه خود را دلیر می‌یافتند میخواستند بران اشکال کنند اما همه آنقدر دلیر یا بالعکس کودن نبودند که بی‌وسه طریق شک بسیرند و همچون خیام یقین کنند که :

احوال جهان و بلکه گیتی یکسر خوابی و خیالی و فریبی و دمست (۱)

با اینهمه ابوالعلاء معری که یک قرن پیش از خیام میزیست العاد خود را با صداقت و صراحت بیشتری درین شعر نشان داده است (این شعر را مرحوم ر . ا . نیگلسون با انگلیسی ترجمه کرده است (۲)) .

ضحکنا و کان الضحك مناسفاة و حق لسکان البسیطة ان یبکوا

تحطمتنا الایام حتی کانتنا زجاج و لکن لایعاد لنا سبک

و حال اینکه خیام لااقل خود را باین خیال شاعرانه دل‌داری داده است که دوباره در قالب

صراحی زنده خواهد شد :

در یای اجل چو من سرافکنده شوم از دست اجل چو مرغ پرکنده شوم

ز نهار گلم بجز صراحی مکنید شاید که جو بوی می‌رسد زنده شوم (۳)

راستی که يك دنیا تفاوتست بین لحن غم‌انگیز کفریات شاعر سوربائی باطنیت و تسامح شاعر

ایرانی !

و اما اینکه خیام در بعضی رباعیات یابانی برای نو میدی بشر قائل میشود درست است می‌گویند که معمولاً دلگهها هم دل شکسته‌اند و هر دانشمندی میداند که دائم ملول و دل‌تنگ بودن

(۱) نقل از رباعیات چاپ چستر بییتی شماره ۲۰ (مترجم) . (۲) نقل از نکت‌الهمیان فی نکت‌العمیان

تألیف صفدی صفحه ۱۰۶ (مترجم) . (۳) نقل از رباعیات چاپ چستر بییتی شماره ۱۷۰ (مترجم) .

چه بدبختی بزرگ است . این مطلب هم راست است که در بعضی رباعیات چنین بنظر میرسد که خیام از بی دینی توبه کرده است و از میخواست ایمان پیدا کند . نقادانی که با خواندن این قسم رباعیات در طریق قضاوت لغزیده و منحرف شده و این اشعار را مایه لغزش و انحراف دانسته اند تنها نظری که اظهار کرده اند این بوده است که خود را بعزت اشتباه در قضاوت سرزنش کنند مثل اینست که هر شاعری تا آخر عمر باید از یک فلسفه معین پیروی کند . آنها نمیخواهند باور کنند که ممکنست عکس این قضیه در حیات خیام اتفاق افتاده باشد و حال اینکه نظیر آن در شرق ممکنست اتفاق افتد . مثلاً فقط بخاطر اینکه شاعری مانند خیام یک دوشعر در زهد و توبه گفته و نشان داده باشد که او نیز میتواند درین معنی بهترین اشعار و مضامین را بسراید و الحق که خیام قطعاً درین باره نیز میتوانسته است به هارت و استادی شاعرانی که کارشان گفتن اشعار زهد و پند بود شعر بگوید . اما برای اینکه حقیقت مطلب مستور نماند این را هم باید گفت که شاید حقیقت خیام را حالاتی دست میداده که او در آن حالات مؤمنی صادق بوده است و شاید تذکره نویسانی که توجه حال او را آورده اند این نکته را درست نوشته باشند که او پس از وءول بمرحله معینی از عمر دست از کارهای بچگانه برداشت . در حال این اشعار معدود که رنگ و بوی مذهب دارد نماینده فکر و سبک شاعر نیست بلکه خصائص شعر او عبارتست از مضامین مربوط بشادی و خموشی ، تسامح و هزل و طینت ، وی قریباً عجیبی دارد که موضوع جدی را در قالب هزل در آورد . این نکته را باید با این مثال روشن کرد که در میان شاعران ایران رسم چنین بود که احساسات خود را با سخنانی بسیار مبالغه آمیز بیان کنند . مثلاً اگر در آتش عشق میسوختند شعله آهشان جهان را میسوخت و اگر از غم میگریستند پیوسته سرشکشان که از خون دل سرخ رنگ بود مانند سیلی بنیان کن جاری میشد . سنائی معاصر خیام دل دردمند عاشق را چنین وصف میکند :

آغاز عشق یک نظرش با حلاوتست انجام عشق جز غم و جز آه سرد نیست

عشق آتش است در دل و آبیست درد و چشم با که هر عشق جفت است زین هر دو فر دنیست (۱)

باباطاهر آن صوفی شوریده حال نیز بهمان محنت دچار بوده است :

ز شور انگیزی چرخ فلک بی که دائم چشم زخمم پر نمک بی

دمادم دود آه هم تا سموات تنم نالان و اشکم تا سمک بی (۲)

رتال جامع علوم انسانی

(۱) نقل از دیوان سنائی چاپ مدرس رضوی صفحه ۲۰۵ (مترجم) . (۲) دوبیتی های باباطاهر

چاپ هرنالن شماره ۱۶ (مترجم) .

من از تو صبر ندارم که بی تو بنشینم !
کسی دگر نتوانم که بر تو بگزینم !
بپرس حال من آخر چو بگذری روزی
که چون همی گذرد روزگار مسکینم !
من اهل دوزخم ار بی تو زنده خواهم شد
که در بهشت نیارد خدای غمکینم !
ندانمت که چگویم ؟ تو هر دو چشم منی
که بی وجود شریفَت جهان نمی بینم !
چو روی دوست نبینی ، جهان ندیدن به
شب فراق مننه شمع پیش بالینم !
ضرورت است که عهد وفا بسر برمت
وگر جفا سر آید هزار چندیتم !
نه هاونم که بنالم بکوفتی از یار
چو دیگ بر سر جرم نشان که بنشینم !
بگرد بر سرم ای آسیای دور زمان
بهر جفا که توانی ، که سنگ زیرینم !
چو بلبل آمدمت تا چو گل ثنا گویم انسانی
چو لاله لال بکردی زبان تحسینم !
مرا پلنگ بسر پنجه ای نگار نکشت
تو میکشی بسر پنجه نگارینم !
چو ناف آهو خونم بسوخت در دل تنگ
برفت در همه آفاق بوی مشکینم !
هنر بیار و زبان آوری مکن « سعدی »
چه حاجت است که گوید شکر که شیرینم !